

قانع بودن

آنچه از دوست رسد ما را کم و بیش
یک قدم پس نروم نیم قدم پیش

بهره ام از عشق زخم دل است و بس
کو طبیب که داند این سابقه ریش

از عدل پاسدار بادیه عشق
گرگ دیدم هم زانو نشیند بامیش
حشمت این دهر نیرزد به جوی
سلطان جهان بود مرد درویش

حق شناسی در خود شناسی بود
بیگانگی را آیین کجا است و کیش
؛میزند بر هر رگی فساد صدنیش
ولی دستش بلرزد بر رگ خویش؛

قبایی شهنشهی ات را ای دوست
باسرپنجه های عدالت بریش
پرواز شاهنیت را حیف است حیف
در ملک گرچندی زید خوارو پریش

دانم که با حاسدت نیست دشمنی
لیک این عقرب را ازپی کین است نیش
تاج شاهی بیم سر دارد به کف
سلطانی هنر است درقبااء درویش

فروغ سرگردانی در گرداب دهر
قانع بودن فخر است بر قسمت خویش

م.ش.فروغ : عجمان ۲۲/۰۱/۲۰۱۶